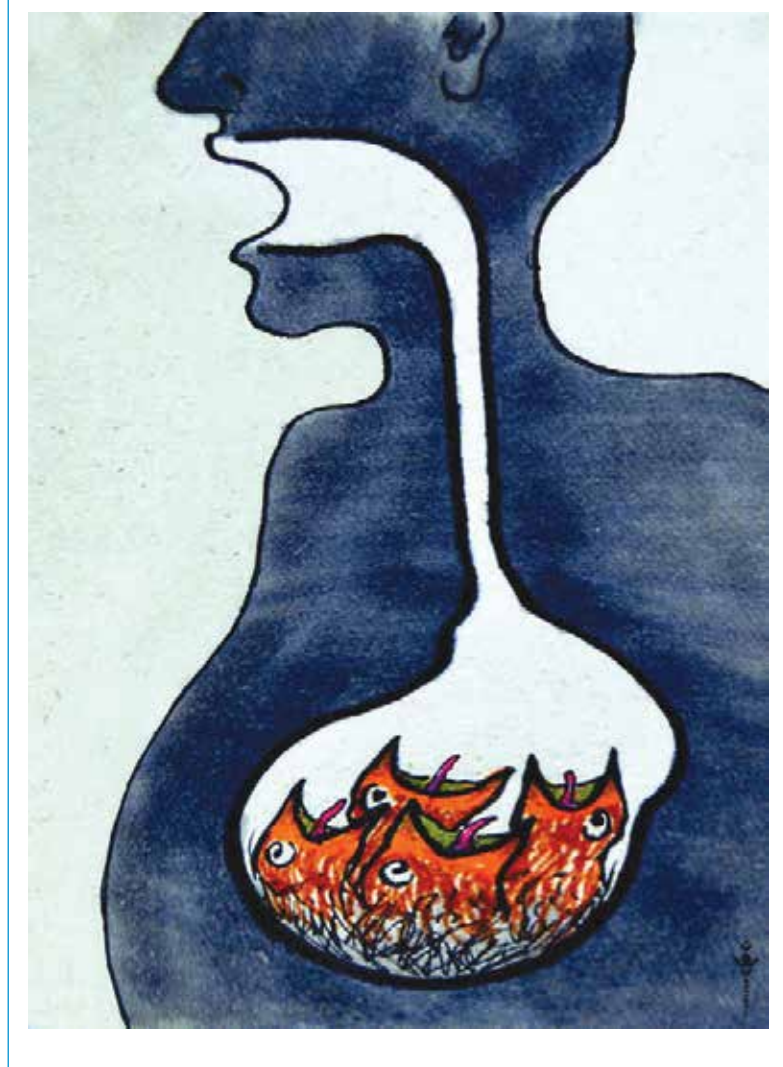
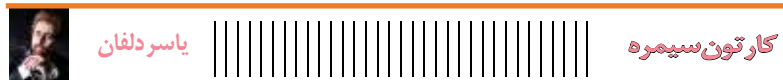


کتاب‌های ناتمام

ادامه از صفحه ۷: برق نگاهش شادی آفرین بود و بانگ خنده‌های بی‌محابایش خون می‌خواند در رگ‌های پداری که اکنون غمگین‌ترین مرد جهان است و مادری که سمفونی بی‌حق را از نر. انسان‌ها عدد نیستند، قصه‌اند، کتاب‌هایی که با مرگ ناپهنگام ناتمام می‌مانند. مرگ آنان تلخ است؛ خاضع بر اثر کرونا که به سوگواری هم مجال نمی‌دهد. به وداعی لشک‌آمیز که با حضور دیگران امکانی برای کاستن از حجم آنوه و تمرین بازگشت به زندگی است!

غم‌مباد

سرکار خانم **مظفری کاکاوند** عروج تاب‌سوز و جانگناه مادر ارجمندتان **زنده‌یاد بانو «شهین دخت مظفری»** همسر زنده‌یاد مظفرخان مظفری کاکاوند (شهردار پرتلاش پیشین خرم‌آباد) مایه‌ی دریح و تاسف قلبی است! روحش شاد و با نیکان و پاکان هستی هم‌نشین باد. سید یدالله ستوده، نادر آزادبخت، داریوش جعفری، عبدالرسول بهمانی، رضا اقبالی، محمد بیرانوند، دکتر رضا پهلوانی، دکتر فیروزه غضنفری و دکترکیانوش رستمی.



فرهنگی، هنری، ورزشی

آخرین خبرها از ثبت جهانی «فلک الافلاک»



مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی لرستان با اشاره به آخرین خبرها از ثبت جهانی فلک‌الافلاک و دره‌ی خرم‌آباد، گفت: «ارزیاب یونسکو در این راستا تابستان به لرستان می‌آید.» عطا حسن‌پور اظهار داشت: «از محل اعتبارات سفر رئیس‌جمهور به لرستان، حدود ۱۰۰ میلیارد تومان برای بحث تملک و آزادسازی حریم فلک‌الافلاک اختصاص پیدا کرده است.» وی عنوان کرد: «تمام این اعتباری برای آزادسازی در بخش‌های جنوبی و هم‌چنین شمالی قلعه‌ی فلک‌الافلاک هزینه شده است.» مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی لرستان با بیان این‌که برخی از میزبانان ضلع شمالی قلعه باقی‌مانده است، افزود: «برنامه‌ی ما این است که این میزبانان را هم در راستای آزادسازی حریم فلک‌الافلاک خریداری کنیم.»

هم‌زمان با هفته نکوداشت خرم‌آباد:

ارکستر سمفونی «فلک‌الافلاک» برگزار می‌شود

هم‌زمان با هفته نکوداشت خرم‌آباد، ارکستر سمفونی فلک‌الافلاک در این قلعه‌ی تاریخی برگزار می‌شود. شهردار خرم‌آباد در این باره اظهار داشت: «مجموعه مدیریت شهری خرم‌آباد چند سالی بوده که پیگیر حضور ارکستر سمفونی تهران در قلعه‌ی فلک‌الافلاک این شهر است.» داریوش بارانی بیرانوند افزود: «پیگیری هستیم که در هفته نکوداشت خرم‌آباد، اثر فاخر فلک‌الافلاک این ارکستر برگزار شود.»

هم‌زمان با هفته نکوداشت خرم‌آباد، ارکستر سمفونی فلک‌الافلاک در این قلعه‌ی تاریخی برگزار می‌شود. شهردار خرم‌آباد در این باره اظهار داشت: «مجموعه مدیریت شهری خرم‌آباد چند سالی بوده که پیگیر حضور ارکستر سمفونی تهران در قلعه‌ی فلک‌الافلاک این شهر است.» داریوش بارانی بیرانوند افزود: «پیگیری هستیم که در هفته نکوداشت خرم‌آباد، اثر فاخر فلک‌الافلاک این ارکستر برگزار شود.»

چهارمین جشنواره سراسری اقوام ایران زمین در لرستان برگزار می‌شود

چهارمین جشنواره سراسری اقوام ایران زمین در لرستان برگزار می‌شود. رییس بنیاد ایران‌شناسی شعبه‌ی لرستان اظهار داشت: «چهارمین جشنواره سراسری اقوام ایران‌زمین به همت معاونت فرهنگی جهاددانشگاهی لرستان و مرکز لرستان‌شناسی دانشگاه لرستان و با همکاری بنیاد ایران‌شناسی شعبه‌ی لرستان و دیگر موسسات با هدف تقویت وحدت ملی و حفظ موارث فرهنگی اقوام ایرانی در لرستان برگزار می‌شود.» مجتبیا رومانی افزود: «این جشنواره در دو بخش طراحی لباس که در این بخش شرکت‌کنندگان در طراحی و دوخت لباس اقوام شامل پوشاک بومی منطقه و یا تلفیق مدرن و سنتی در قالب لباس اجتماع و مجلسی با استفاده از نقش‌مایه‌های اصیل ایرانی و اسلامی یا مفرغ‌های لرستان به

صورت دوخت‌های تزئینی، جواهردوزی و چاپ و... می‌تواند آثار خود را تولید و به جشنواره برای داوری ارائه دهند. در بخش عکاسی نیز دانشجویان و شرکت‌کنندگان می‌توانند با موضوعات فرهنگ عمومی اقوام شامل فضاهای اجتماعی عشایری، روستایی و شهری، آیین‌ها و آداب و رسوم، پوشاک، مسکن، غذا، خانواده، روابط فردی و جمعی، کار و معیشت، پرتله، جاذبه‌های گردشگری و محیط زیست تصاویر خود را به ثبت برسانند.» وی گفت: «علاقه‌مندان به شرکت در این جشنواره می‌توانند از طریق نشانی اینترنتی <https://www.roytab.ir/> irananzam ۴ جهت کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه با شماره ۳۳۳۱۴۷۳۳ با پیش‌شماره ۰۶۶ تماس بگیرند.»

خاطره

خاطراتی از خرم‌آباد شصت سال پیش

جلال مرادی

چوبی بود. پس از این دکان‌ها دفتر خانه‌ای وجود داشت که اکنون به‌نام نگارخانه‌ی میرملاس نام‌گذاری شده‌است. در آن زمان خیابان سوم اسفند یکی از خیابان‌های اعیان‌نشین خرم‌آباد محسوب می‌شد. به‌عنوان نمونه منزل مرحوم شجاع که از مالکان برجسته‌ی سراب ریاط و سراب تلخ بود در همین خیابان و روبه‌روی شهرداری قرار دارد. و اما در این خیابان جنبش زندگی وجود داشت هر روز صبح که از ماشین خبر چندان نبود تعدادی از تجار شهر یا پیاده خود را به بازار شهر می‌رساندند و یا با درشکه‌ی «علی‌مراد درشکه‌چی» راهی محل کار خود می‌شدند. علی‌مراد، یکی از درشکه‌چی‌های شهر بود. او هیكلی بزرگ و شکمی کنده داشت. کلاه پهلوی مدرس و کتیفی بر سر می‌نهاد و با صدای خشن و با فریاد نخرانیده، اسب‌های درشکه را وادار می‌کرد که سریع‌تر حرکت کنند. فکر می‌کنم نرخ درشکه دو ریال بود. مسیر درشکه از میدان سوم اسفند تا میدان بزرگ (میدان گپ) بود. اگر درستی بود سریع‌ا اسب‌ها را به حرکت در می‌آورد. هر روز صبح صدای نعل اسبان درشکه علی‌مراد بر سنگ‌فرش خیابان‌های شهر طنین می‌انداخت. چپه‌های شیطان با سرعت خود را به پشت درشکه‌ی علی‌مراد می‌چسبانند و مسافتی را مجانی طی می‌کردند. دیگر بچه‌ها که حسادت می‌کردند فریاد می‌زدند «درشکه‌چی به شلاق» و علی‌مراد می‌فهمید که بچه‌های سوار بر درشکه است. با همه قامتش که سنگینی می‌کرد از جا بلند می‌شد و شلاقی آبدار بر پشت درشکه سوار می‌نواخت و او فریاد زنان درشکه را رها می‌کرد. بسا وجودی که همه‌ی ما بچه‌های آن زمان طعم شلاقی علی‌مراد را چشیده بودیم ولی دست از این حرکت بر نمی‌داشتیم چون برای ما نوعی سرگرمی کودکان بود. حبیب سالم کشتی‌گیر فقید لرستانی که بدنی به چابکی ببر کوهستان داشت تنها کسی بود که از شلاق علی‌مراد در امان بود چون هر زمان درشکه‌چی شلاقی می‌انداخت او با چابکی از زیر شلاق در می‌رفت و یکبار اتفاق نیفتاد که گرفتار شلاقی علی‌مراد شود. غم‌انگیزترین روز روزی بود که اسب سفید رنگ درشکه‌ی علی‌مراد بر اثر واژگون شدن درشکه سفتا گردید. علی‌مراد انگار فرزندش را از دست داده باشد گریه‌کنان اسبش را دره‌ی کرگاه به‌خاک سپرد و همه‌ی بچه‌ها علی‌مراد را همراهی کردند و ما نیز با علی‌مراد گریستیم چون اسب علی‌مراد سرگرمی شیطنتهای ما بود. حدود بیست سال پیش که همکار مرحوم امیدزاده در سازمان کشاورزی بوم‌بهبوشی گفت چند تا سوال ازت می‌پرسم اگر جواب صحیح دادی تو را به‌عنوان شهری قبول می‌کنم. گفتم: «بیرس». گفت: «مریژ کجا گدایی می‌کرد؟» گفتم: «سه راه دارایی.» گفت: «خوبه، چشمه‌ی اراز کجاست؟» گفتم: «دقیقا جلوی ساختمان قدیم دادگستری خرم‌آباد (اداره‌ی ثبت و فعلا تخریب شده)». گفت: «بارک الله.» گفتم: «حالا من یک سوال از شما دارم؟» گفت: «بیرس.» گفتم: «اسب علی‌مراد درشکه‌چی را کجا به‌خاک سپردند؟» گفتم: «همی‌دانم.» گفتم: «رفوزه شدی!» گفتم: «این افتخار را به تو می‌دهم که به‌عنوان «بچه‌شهری» قبول شدی!»

بخش دوم
نصیری باغ و ساختمانی به‌وسعت حدود نیم هکتار داشت که در فصل تابستان میوه‌هایش از دست‌برد بچه‌شهرهای خرم‌آباد، در امان نبود. محسن نصیری داماد علی‌مردان خان والی‌زاده بوده که خود از بزرگان شهر خرم‌آباد بوده‌است. خانه‌ی نصیری نخستین خانه‌ای است که زیر نهر ناصری ساخته شده‌است. در بالای این باغ، منزل قدیمی مرحوم «داور» قرار داشت که فرزند غلامعلی‌خان «خله» از بزرگان ایل بیرانوند و مادرش از خوانین کوه‌دشت بود. بعد از آن منزل یکی از شکارچیان معروف شهر، به‌نام «هاشم شکاری» از طایفه‌ی بازگیر بود که برسر در منزلش، سر بزرگی از «کل سفید کوه» نصب شده بود که نشان می‌داد صاحب‌خانه شکارچی ماهری بوده‌است. حدود پنجاه متر پایین‌تر درویشی زندگی می‌کرد که مجرد بود و «حق علی موجود» خوانده می‌شد. این درویش که سن نسبتاً بالایی داشت لباس سفیدرنگ تمیزی می‌پوشید و کلاه بزرگی از نمک که با حروف قرآنی نقش‌بندی شده بود بر سر می‌نهاد. کشکولی به‌دست می‌گرفت؛ هر روز از ابتدای خیابان سوم اسفند شروع به‌مدلحی حضرت علی می‌کرد و بدون این‌که دست گدایی به‌طرف کسی دراز کند با صوتی زیبا اشعارش را می‌خواند و مردمان شهر نیز هر کس به اندازه‌ی توانش سکه‌ای در کشکولش می‌انداخت. بچه‌های محل جرئت نمی‌کردند که به‌درویش نزدیک شوند. ربه‌روی گرداب منزل حسین بنان از خوانین حسن‌وند قرار داشت که فرزندانش آن‌را بازسازی نموده و در آن زندگی می‌کنند. بنان هم شاعر بود هم با پرستیژ و هم شهردار خرم‌آباد، وی فرزندان تحصیل‌کرده‌ای داشت. پسرش مرحوم دکتر بنان از پزشکان مردمی شهر بود که اصالت خود را حفظ کرده و با زبان لکی به‌لهجه‌ی حسن‌وندی حرف می‌زد. شهرداری خرم‌آباد در همین محله قرار دارد. بالای ساختمان شهرداری باغ کوچکی بود که متعلق به‌فردی به‌نام سجادی بود. زمین باغ درحال حاضر جزو محدوده‌ی شهرداری است. آن باغ اگرچه توسط چند سنگ قوی هیكل محافظت می‌شد، باز مورد دست‌برد بچه‌های شیطان محله قرار می‌گرفت. چشمه‌ای موسوم به چشمه‌ی



«اراز» در پایین‌تر از در ورودی شهرداری قرار داشت. بعد از سه راه دارایی «گرداب بزرگ» قرار گرفته بود که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. در انتهای خیابان سوم اسفند «سنگ سروای» بود که هنوز گوشه‌ای از آن نمایان است. بیش‌تر بچه‌ها روی آن سرسره‌بازی می‌کردند و هر روز شلواریان از قسمت ماتحت پاره می‌شد. از گالری نقاش شهیر شهر مرحوم بیرانوند به‌بعد راسته دکان و گازازی وجود دارد که متعلق به‌خانواده تقی‌خانی است که هنوز هم به‌همان شکل سابق حفظ شده‌است و در دکان‌ها عمدتاً

ایران را چرا باید دوست داشت؟

قوم ایرانی هر وقت شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زبردست خویش را به ملاحظت و رفعت اداره کرده، مزاجم آداب و رسوم و زبان و خصوصیت قومیت آن‌ها نشده، هرگز به هدم و تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته و با آن‌که از طرف دشمنان مکرر به سختی‌ها و خرابی‌ها و آتش‌سوزی‌ها و قتل و چپاول گرفتار گردیده، هنگام قدرت در صدد تلافی بر نیامده است. کیش باستانی ما ویرانی و درندگی را مانند بیماری و تاریکی از آثار شیطان و اهریمن خوانده و ایجاد وسایل آبادی و روشنایی و تندرستی را مایه‌ی تقرب یزبان دانسته است. در تمام دوره‌ی سه هزارساله‌ی تاریخ ما از صاحبان شوکت، آن‌ها که ایرانی حقیقی بوده‌اند، نام خود را به مانند فجایع و جنایت‌های آشوبان و بابلیان و چنگیزیان و تیموریان و امثال آن‌ها ننگیس و ملوث ننمودند. رفتار سلاطین صفویه با ارامنه نمونه‌ای

یادداشت

مدیر کل میراث فرهنگی لرستان: جشنواره‌ی رود و ریل تلفیقی از طبیعت و صنعت است



مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی لرستان گفت: «جشنواره‌ی رود و ریل تلفیقی از طبیعت و صنعت در منطقه گردشگری بیشه است.» به گزارش آوای سیمره، عطا حسن‌پور در جشنواره‌ی رود و ریل در روستای گردشگری بیشه که روز پنج‌شنبه (۳۰ فروردین‌ماه) برگزار شد، افزود: «این جشنواره به لطف دو عنصر مهم و حیاتی رودخانه و آبشار بیشه و هم‌جواری با راه‌آهن سراسری به‌عنوان روستای هدف گردشگری برای ثبت جهانی انتخاب شده است.» حسن‌پور با اشاره به تدوین نهایی پرونده برای ارسال به ثبت جهانی، توضیح داد: «مسیر راه‌آهن سراسری در کنار این آبشار نیز ثبت جهانی شده که هم‌جواری آبشار و ریل به جاذبه‌های این روستای گردشگری افزوده است.» وی در ادامه، مردم روستای بیشه را مردمانی سخاوتمند در میان کوه‌های زاگرس و در کنار رود و ریل دانست و افزود: «پرونده‌ی ثبت جهانی روستای بیشه در بین ۵۰۰ روستای کشور انتخاب و در میان ۸ روستای گردشگری کشور برای ثبت جهانی انتخاب شده است.» مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی لرستان افزود: «در صورت نهایی شدن ثبت جهانی روستای بیشه، به‌عنوان دومین روستای ایران پس از روستای ماسوله، در فهرست ثبت جهانی قرار خواهد گرفت.» وی گفت: «جشنواره رود و ریل با اجرای موسیقی محلی، آیین باران خواهی، آیین بومی و محلی و اجرای رقص آیینی و سنتی با حضور اقشار مختلف مردم روستای گردشگری بیشه برگزار شد. این نام در ۷۰ کیلومتری خرم‌آباد قرار گرفته است.»

ادامه از صفحه ۶

بدن در انقیاد قدرت و سیاست‌های اعمال شده بر بدن

در انتها از منظر جامعه‌شناسی پزشکی می‌توان با قاطعیت بیان کرد که شرکت‌های دانش‌بنیان در پزشکی نقش مهمی ایفا می‌کنند. چراکه این شرکت‌ها اغلب به عنوان موتورهای نوآوری در حوزه‌ی پزشکی شناخته می‌شوند بر طبق این عقیده باید در بین افرادی که در اوضاع و احوال خاص بیش‌تر انجام می‌گیرند فعلی را انجام داد که موجب بیش‌ترین خیر می‌شود. بر اساس این نظریه زمان انجام سقط جایزاست که اگر برای هرکس دیگر با این شرایط انجام شود کاری اخلاقی باشد و برای زنی که مشکلی برای ادامه‌ی بارداری دارد باید کاری انجام داد که منجر به حل‌ناکردن خیر شود که در این صورت نیز زمانی که جان مادری در خطرات یا سلامتی او با ادامه بارداری به خطر می‌افتد، مسلماً منفعت حفظ جان مادر که انسانی کامل است و مادر یک خانواده است در برابر جنبیتی که هنوز قابلیت حیات نیافته یا روحی در آن ندیده نشده است بیش‌تر است و لذا می‌توان گفت حفظ سلامت جسمی و روحی مادر عمل اخلاقی است. البته منفعت عمومی در این نیست که زنان به دلیل بی‌توجهی به روش نابورزی، بی‌بندوباری‌های جنسیتی، انتخاب جنسیت و غیره باردار شوند و بعد تصمیم به ختم بارداری بگیرند. چراکه در این صورت اگر بر اساس رویکرد اخلاقی نتیجه‌گرا به آن توجه کنیم درمی‌یابیم که منفعت عمومی در آزادی انتخاب و ادامه و خاتمه‌ی بارداری به قیمت آسیب زدن به نسل بشر و از بین رفتن

حرمات انسانیت نیست. لذا پیشنهاد داده می‌شود که در مورد مسائل اخلاقی آموزش‌ها داده شود و زمینه‌ی بحث، تفکر انتقادی درمورد آن‌ها جهت توانمند شدن عموم مردم در زمینه استلال‌های اخلاقی فراهم شود. (منبع: مجله‌ی ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره ۶ شماره ۵ آذر ۱۳۹۲)

•دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی گرایش مسائل اجتماعی

منابع:
۱-مجله‌ی ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۵ آذر ۱۳۹۲
۲- جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دورقین فمینسم، نوشته‌ی حمیرا مشیزاده
۳-آلودم، ۱۳۸۴، سرگذشت نیمه، ترجمه سهیل سمی، تهران: ایران، ققنوس
۴-فصل اول رساله کتاب انقیاد زنان، نوشته: جان استوارت میل، ۱۸۶۹ صفحه ۱۰
۵-متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، نوشته: راب استونز، ترجمه: مهرداد میردامادی
۶-بین، قدرت، گفت‌وگو با میشل فوکو، ترجمه: علی‌رضا محولاتی
۷-دانش و قدرت، میشل فوکو، ترجمه محمد ضیمران، انتشارات ایران کتاب
۸-جامعه‌شناسی بدن و بدن زن، شیرین احمدنیا
۹-نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، جورج پیتز، ترجمه‌ی محسن ثلاثی



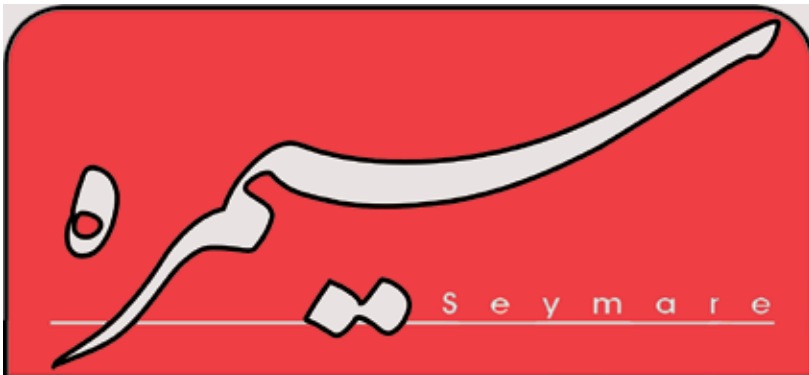
نغمه‌های بشکوه و حنجره‌ی ارغوانی زاگرس

ایرج رحمان پور، ترانه‌سرا، خواننده، آهنگ‌ساز و موسیقی‌پژوه

صفحه‌ی ۵

www.seymare.com

سال بیست‌ویکم شماره‌ی ۷۱۸ ۸ صفحه ۸۰۰۰ تک‌شماره ۵۰۰۰ تومان



نتایج یک طرح پژوهشی؛ تورم لرستان تا پیش از ۸۵ درصد از نرخ تورم کشوری تبعیت می‌کند

دکتر مصطفی شکر

صفحه‌ی ۷

یکشنبه ۲ اردیبهشت ۱۴۰۲ ۱۲ نوال ۱۴۴۵ ۲۱ آوریل ۲۰۲۴ کسری توزیع: منطقه‌ای (غرب کشور)

تیترها

خوش بختی، کار و پول

دکتر امیر شاکرمی

کتاب‌های ناتمام

سلمان احمدوند

بابا دانیال یا پدر شوش دانیال؟

دکتر علی حیدری

نقش شرکت‌های دانش‌بنیان در توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی شکوفه‌ی عصاره

نصب شادی‌سنج و ترازوی موبی!

وحید حاج‌سعیدی

ارکستر سمفونی فلک‌الافلاک برگزار می‌شود

۴

۷

۶

۳

۸

کفگیر مردم

ته دیگ خورده‌است

نابین صفحه



بعضی کلیشه‌ها و باورها سال‌ها بر ذهن مردمان حاکم هستند و نیاز به دلایل و شواهد و حتا ضربه‌هایی دارند که آن‌ها را در معرض تایید یا ابطال قرار دهد تا مشخص شود که این گزاره‌ها آن‌چنان که می‌پنداریم قوی و درست نیستند بلکه بی‌پایه‌اندا سال‌ها لرستانی‌ها از انتخاب یک استاندار بومی دفاع می‌کردند و شاید در ته ذهنشان این باور وجود داشت که تنها کسی که می‌تواند درد تاریخی ما را بفهمد و برای این استان دل‌سوزانه کار کند و عقب‌ماندگی‌های تاریخی‌اش را جبران کند یک استاندار بومی است و اگر چنین انتصابی صورت گیرد ضرب موفقیتهای ما چند برابر خواهد شد.

طی این سال‌ها چنین خواسته‌ای به‌هر دلیل محقق نشد و استاندارانی آمدند که خیلی‌ها توان‌شان از مدیران بومی هم کمتر بود ولی دولت‌ها مایل به انتخاب گزینه‌ی بومی نبودند. تا این‌که در دولت ریسی قرعه‌ی فال به نام فردی افتاد که زادگاهش لرستان بود و نیمی از عمرش را در این ولایت سپری کرده بود و یک استاندار بومی بود.

این کلیشه حاکم بر ذهن‌ها، طبیعاً انتظار را از یک استاندار بومی بالا می‌برد و همه‌ی انتظارات زیادی از ایشان داشتند، در حالی‌که نه خود ایشان؛ مدیر اداری و اقتصادی باتجربه، یا بورکرات و تکنوکرات کارکنده‌ای و یا شخصیت کاریزما و برجسته‌ای بود و نه سابقه‌ی تجربه کار در ساختار اداری لرستان را داشت، نه در میان نیروهای سیاسی لرستان کار کرده تا بتواند منطق بازی‌های سیاسی در لرستان را خوب بفهمد و اجرا کند. علاوه بر این ایشان نماینده‌ی دولتی بود که با درصد پایینی از مشارکت مردم انتخاب شده بود و سرمایه‌ی اجتماعی بالایی نداشت و مدیرانش نیز طبعاً از حلقه‌ی خاصی انتخاب شده بودند که واجد تجربه و توانایی کافی نبودند و به لحاظ اقتدار نیز در چهره‌های از نفوذهای ناهمگون گرفتار شده که امکان تغییر یک مدیرکل و استاندار را بدون اجازه‌ی نمایندگان مجلس و دیگر قدرت‌های ذینفع را نداشت، هم‌چنین شرایط اقتصادی کشور نیز چنان بود که امکان پول‌بازی دولتی‌های قبل را هم نداشت و حتا استراتژی سیاسی دولتش نیز بیش‌تر خیره‌ای بود تا توسعه‌گرایانه و بنابراین امکان چنین فردی امکان حمایت قوی از طرف دولت متبوعش را نیز نداشت.

بنابراین در چنین شرایطی قابل پیش‌بینی بود که امکان موفقیت یک استاندار از نوع بومی و یا غیربومی بسیار پایین است. بنابراین مدیریت زویبار در طول دوره‌ی او ساله دستاوردهای چندانی نداشته است و تنها شاید این دستاورد مهم‌ها را داشته که «کلیشه‌ی استاندار بومی موفق» را مورد ابطال قرار داده، نشان داده که برای توسعه، بومی یا محلی بودن و حتا دلسوز یا صادق بودن سهم کوچکی در موفقیت دارد و ما به پارمترهای دیگری برای موفقیت یک مدیر در ایران و حتا در لرستان نیاز داریم و باید این نگرش‌های ساده‌گرایانه را که هنوز نقش افراد را بسیار مؤثرتر از ساختارهای می‌دانیم کنار بگذاریم. مسئله این است که آدم‌ها نقش دارند ولی در شرایط نامساعد، نقش آدم‌ها بسیار کمتر می‌شود؛ به‌ویژه در جایی که ساختارهای ناتوسعه‌گرا و ناکارآمد افراد و مدیران را انتخاب می‌کنند، توانایی این افراد منتخب برای اصلاح و یا تغییر ساختار بسیار محدود است.

به نظر می‌رسد که ما به تغییر نگرش و نگاه‌ها نیازمندیم تا بتواند به سمت تغییر شرایط و سیاست‌ها و افزایش ظرفیت دولت و ایجاد مکانیسم‌های جهت جذب مشارکت اجتماعی و بالا بردن ظرفیت و توانمندی جامعه حرکت کند و از تمرکز بر اشخاص و این‌که چه کسی استاندار باشد یا چه کسی نباشد دوری کند!

بدین‌روی اگر خواهان توسعه‌ی لرستان هستیم باید بدانیم اولاً: در سطح کلان کشوری هم باید دولت توسعه‌گرا داشته باشیم و هم حاکمیتی که درکل به توسعه‌ی متوازن و رفع نابرابری‌های منطقه‌ای باور داشته باشد و کارگزارانی انتخاب کند که در سطوح محلی بتوانند تحقق بخش این ایده‌ی توسعه‌گرایانه و کاهش نابرابری باشند و اختیارات قابل توجهی داشته باشد. علاوه بر آن نیز باید بتوان سطح آگاهی و شناخت جامعه را چنان بالا برد تا نهادهای توسعه‌ی ساخته شده که این نهادها هم خود انسان‌های توانمند تولیدکننده و هم ظرفیت استفاده از انسان‌های توانمند از مناطق دیگر را داشته باشند. در این صورت است که می‌توان به توسعه‌ی فراتر از افراد باور داشت.

البته ناگفته پیداست که نقش نخبگان در طول تاریخ در تغییر مسیر جوامع و پیش‌برد آن‌ها کم نبوده است ولی واقعیت این است که ساختارهای ما در چند ساله‌ی اخیر چنان عقیم و ناکارآمد شده‌اند که امکان زایش نخبگان تاریخ‌ساز را از دست داده‌اند و بنابراین تا تغییر شرایط نمی‌توان به ظهور چنین نخبگانی امیدوار بود. لذا در غیاب این شرایط آملن و رفتن استاندارها جز برای گروه ذی‌نفعان برای عموم مردم فایده‌ای نخواهد داشت.

اما نباید اجازه دهیم که خشم فروخورده‌ی ما موجب تمات خطرناکی برای ما بشود. اساساً وظیفه‌ی ارزشمند تدریس پیش از هر کاری تربیت ارزش‌های انسانی است که با تهیه‌های بدنی هیچ ارتباطی ندارد. باید بدانیم دانش‌آموزان، نزد ما امانت‌هایی هستند که هیچ‌کس هم از این‌گونه حرکات، حمایت نمی‌کند. به همین دلیل، اعلام می‌شود کسانی که برای زحمات شده‌است، اگر نتوانستیم آن دانش‌آموز را راضی می‌کنم به یک شرط که شما کار دیگری در دبیرستان اختیار کنید» ایشان هم لطف کرد و گفت: «چشم» بالاخره یکی از همکارانم به خشونت بیش از حد روی آورده بود. چندبار به ایشان توصیه کردم. او در جواب گفت: «من عضو این‌که با این وضعیت بحرانی سازگاری داشته باشیم و با مشاوره کردن در شرایط ناخوشایند اگر مجبور شدیم تنبیه انضباطی داشته باشیم نه تنبیه بدنی؛ البته تشویق بیشتر و تنبیه کمتر بهتر از هر روش تربیتی است.

خوب است خاطره‌ی کوتاه دیگر برای خوانندگان محترم توضیح دهم. حدود چندین سال پیش وقتی که دانش‌آموز دبیرستان بودم با هم‌کلاسی‌های خود سر کلاس که دبیر نبود شوخی و تفریحی داشتیم حتا شوربختانه سر کلاس هم موقع تدریس به درس توجه نمی‌کردیم. بی‌خبر از آینده‌ی خود بودیم. شاید گرفتار غرور بچگانه مانند سایرین در من رسوخ کرده بود. یک نفر دبیر که تازه‌کار از دانشگاه آمده بود به ما ریاضی درس می‌داد. شوربختانه در ابتدای صحبت‌های او به علت بی‌توجهی متوجه نشدم. دبیر تازه‌وارد ورزش‌کار هم بود. گویا در ابتدا گفته بود هنگام تدریس صحبت نکند چیزی نپرسید، سوال برای آخر درس. من که متوجه نشده بودم گفتم اجازه آقا! پرسید: کی بود؟ بلند شدم گفتم: من. نزدیک آمد و آن‌چنان سیلی به‌صورتم زد که ساعت‌ها گوشم صدای زنگ می‌داد.

از دوستانم پرسیدم آقای دبیر چرا مرا زد؟ گفتند: تو مشغول صحبت بودی وقتی ایشان وارد شد گفت: ضمن تدریس حرف زنید به همین دلیل شما را سیلی زد». بعد از آن حادثه متوجه شدم که هم بی‌توجهی و هم تنبیه بدنی هیچ‌کدام کار خوبی نیستند.

ادامه در صفحه‌ی ۲

به ویژه روان‌شناسی در سال آخر دبیرستان آن‌هم با چندین کلاس بی‌نظم اتفاق افتاد. بگذریم از این که توانستم آرامشی به‌وجود آورم و تدریس کردن به معنای ویژه بسیار دشوار و خسته‌کننده است. این نظر برخلاف دید کسانی است که تعطیلات تابستانی را برای فرهنگیان بسیار شیرین می‌انگارند، باید گفت این نوع تفکر در حقیقت صدای دهل از بیرون شنیدنی است. فقط انتظار داریم راجع به این موضوع یک لحظه تأمل کنیم ببینیم تربیت یک یا چند فرزند چقدر برای خانواده دشوار است؛ به نحوی که پدر و مادرها گاهی آسایش خود را در رفتن فرزندانشان به کلاس درس می‌بینند و این فرهنگی است که با مدیریت دوگانه‌ی خود باید که محل آموزش را کنترل کنند. فرهنگیان زحمت‌کش می‌دانند با معلم کار ساده‌ی نیست و دقت فراوان می‌خواهد.

آرامش و گشاده‌رویی از جمله ویژگی‌هایی است که حتما ضرورت این کار است. با وجودی که بیش از دو دهه است که از کار تدریس کنار رفته‌ام در تمام طول آن سی و چند سال یاد ندارم دانش‌آموزی را تنبیه بدنی کرده‌باشم زیرا همواره دانش‌آموزان را فرزندان خود پنداشتم و مترصد سلامت و سرنوشت آن‌ها بودم.

خوب است خاطراتی تأسف‌بار از زمان تدریس خود توضیح دهم؛ هرچند که کار اصلی خود مشاوره‌ی تحصیلی در رشته‌ی روان‌شناسی بوده‌است؛ آن‌هم روان‌شناسی اجتماعی اما به سبب اتفاقات غیرمنصفانه مجبور به تدریس درس‌های مختلف برای پر کردن ساعات درس شدم از جمله: فلسفه، منطق، جامعه‌شناسی... یعنی با اجبار چند کتاب را با هم آموزش می‌دادم، که بسیار برآیم زجرآور و آزار دهنده بود. از طرفی ناراحت آن بودم که سر جای خودم قرار نداشتیم. به هر روی برای آخرین بار در دبیرستانی مشغول تدریس شدم که دروس مورد تدریس من

اهل فرهنگ و ادب بر حسب شرایط شغلی خود، تشییع و فرزاده‌ها و حوادث فراوانی دیده‌اند یا می‌بینند. اگر به‌عنوان یک فرهنگی بخواهم خاطرات خود را شرح دهم بسیار طولانی خواهد شد. به نظر می‌رسد فرهنگی بودن یعنی تدریس کردن به معنای ویژه بسیار دشوار و خسته‌کننده است. این نظر برخلاف دید کسانی است که تعطیلات تابستانی را برای فرهنگیان بسیار شیرین می‌انگارند، باید گفت این نوع تفکر در حقیقت صدای دهل از بیرون شنیدنی است. فقط انتظار داریم راجع به این موضوع یک لحظه تأمل کنیم ببینیم تربیت یک یا چند فرزند چقدر برای خانواده دشوار است؛ به نحوی که پدر و مادرها گاهی آسایش خود را در رفتن فرزندانشان به کلاس درس می‌بینند و این فرهنگی است که با مدیریت دوگانه‌ی خود باید که محل آموزش را کنترل کنند. فرهنگیان زحمت‌کش می‌دانند با معلم کار ساده‌ی نیست و دقت فراوان می‌خواهد.



یادداشت

بزنیم می‌خوریم مواظب باش

ایرج احمدی



شهادت می‌دهند ولی در دبیرستان هیچ همکاری از من حمایت نمی‌کنند» به او گفتم: «شما با این روش خو گرفته‌ای و برایت عادت شده‌است، اگر نتوانستیم آن دانش‌آموز را راضی می‌کنم به یک شرط که شما کار دیگری در دبیرستان اختیار کنید» ایشان هم لطف کرد و گفت: «چشم» بالاخره یکی از همکارانم به خشونت بیش از حد روی آورده بود. چندبار به ایشان توصیه کردم. او در جواب گفت: «من عضو این‌که با این وضعیت بحرانی سازگاری داشته باشیم و با مشاوره کردن در شرایط ناخوشایند اگر مجبور شدیم تنبیه انضباطی داشته باشیم نه تنبیه بدنی؛ البته تشویق بیشتر و تنبیه کمتر بهتر از هر روش تربیتی است.

خوب است خاطره‌ی کوتاه دیگر برای خوانندگان محترم توضیح دهم. حدود چندین سال پیش وقتی که دانش‌آموز دبیرستان بودم با هم‌کلاسی‌های خود سر کلاس که دبیر نبود شوخی و تفریحی داشتیم حتا شوربختانه سر کلاس هم موقع تدریس به درس توجه نمی‌کردیم. بی‌خبر از آینده‌ی خود بودیم. شاید گرفتار غرور بچگانه مانند سایرین در من رسوخ کرده بود. یک نفر دبیر که تازه‌کار از دانشگاه آمده بود به ما ریاضی درس می‌داد. شوربختانه در ابتدای صحبت‌های او به علت بی‌توجهی متوجه نشدم. دبیر تازه‌وارد ورزش‌کار هم بود. گویا در ابتدا گفته بود هنگام تدریس صحبت نکند چیزی نپرسید، سوال برای آخر درس. من که متوجه نشده بودم گفتم اجازه آقا! پرسید: کی بود؟ بلند شدم گفتم: من. نزدیک آمد و آن‌چنان سیلی به‌صورتم زد که ساعت‌ها گوشم صدای زنگ می‌داد.

از دوستانم پرسیدم آقای دبیر چرا مرا زد؟ گفتند: تو مشغول صحبت بودی وقتی ایشان وارد شد گفت: ضمن تدریس حرف زنید به همین دلیل شما را سیلی زد». بعد از آن حادثه متوجه شدم که هم بی‌توجهی و هم تنبیه بدنی هیچ‌کدام کار خوبی نیستند.

تیتر یک

کفگیر مردم ته دیگ خورده است هشدار نسبت به فروپاشی اقتصادی در صورت افزایش نرخ دلار به ۱۰۰ هزار تومان

عضو کمیسیون صنایع و معادن گفت: «وقتی ارز گران می‌شود جیب مردم خالی می‌شود اما اکنون جیب مردم دیگر جایی برای خالی کردن ندارد و جیب‌ها سوراخ شده است.»

لطفاله سیاهکلی عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای اسلامی در گفت‌وگو با ایلنا، درخصوص نوسانات بازار ارز در یک ماهه نخست سال و تحولات در عرصه اقتصادی کشور که منجر به ایجاد نگاه تومری در میان مردم شده، اظهار داشت: «وقتی که در بازار اقتصادی ما ثبات وجود نداشته باشد مردم برای حفظ قدرت خرید یا ارزش پول و سرمایه‌شان به نماندهایی از اقتصاد روی می‌آورند که پایداری یا ارزش افزوده دارد. مردم عاقل هستند، می‌فهمند و می‌دانند کدام بخش از اقتصاد لنگ می‌زند و کدام بخش پایداری دارد.»

وی ادامه داد: «بنابراین طبیعی است که وقتی پایداری در قیمت ارز داریم این پالس را به مردم می‌دهد که ارزش ریال رو به سقوط است، لذا وقتی شرایط این‌گونه رقم می‌خورد مردم را نگه نمی‌دارند بلکه به سمت حفظ ارزش پول خود می‌روند؛ به سمت مواردی مانند دلار، طلا، زمین یا کالاهای دلالی زودبازده می‌روند و نمی‌گذارند که پولشان بماند چون قدرت‌ش کاهش پیدا می‌کند.»

نماینده‌ی مردم قزوین در مجلس تصریح کرد: «دولت و سیاست‌های بانک مرکزی این پالس را دارند و مردم هم پیش‌بینی می‌کردند، این نوع رفتار کاملاً در چارچوب اقتصاد منطق دارد، بر دولت‌مردان است که سیاست‌های ثبات بازار را داشته باشند اما وقتی خود دولت ارز را گران می‌کند، وقتی که دولت کالاهایی که خودش تولید می‌کند مانند فولاد و محصولات پتروشیمی را با قیمت‌های جهانی می‌فروشد نه با قیمت‌های واقعی و همه چیز را ما به قیمت‌های جهانی گره می‌زنیم، خوب مردم هم می‌روند و در قیمت‌های جهانی زندگی می‌کنند و ثروت خود را به آن وادی می‌برند.»

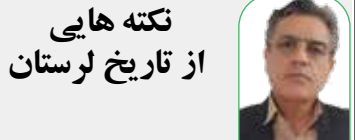
وی تأکید کرد: «در چنین شرایطی ما نمی‌توانیم از مردم انتظار داشته باشیم چشمشان را ببینند تا ثروت‌شان آب شود و از دستشان خارج شود.»

سیاهکلی خاطرنشان کرد: «این‌ها عواملی است که موجب می‌شود اتفاق عجیبی در بازار رقم بخورد و این سیر صعودی است. پیش‌بینی من این است که نیمه دوم امسال شرایط اقتصادی سخت‌تر خواهد شد. باتوجه به بودجه‌ای که برای سال ۱۴۰۳ تصویب شده و خود آن هم تورم‌زا است باز هم پایه پولی ما دچار مشکل خواهد شد و ضعف ریال پیدا می‌کند و این هم مجدد به بازار دلالی، فساد و رانت می‌انجامد.»

نماینده‌ی مردم قزوین در پاسخ به این سوال که «به نقش دولت اشاره کردید، معتقدید دولت ارز را گران می‌کند؟»، اظهار داشت: «ببینید مسئول ارز در کشور دولت است دیگر، ما بازیگر اقتصادی دیگری را در بازار نمی‌بینیم. ارز را دولت نگه می‌دارد، دولت توزیع می‌کند، دولت قیمت‌گذاری می‌کند خوب بخشی را هم عرض کردم بود. از روی بی‌ثباتی افزایش قیمت داریم چون متقاضی پیدا می‌کند. در واقع عرضه و تقاضا قیمت را جا به جا می‌کند.»

ادامه در صفحه‌ی ۲

یادداشت



کنته هایی از تاریخ لرستان

سعدت خودگو

فارغ التحصیل ریمله

سال ۱۳۰۷ خورشیدی بود. سه سال از سلطنت رضاه شاه گذشته بود که شاه برای افتتاح راه



شوشه که تهران را به خرم‌آباد و خوزستان وصل می کرد عازم خرم‌آباد شد. همراه شاه جمعی از وزرا و درباریان و روزنامه‌نگاران هم چون تیمورتاش، ملک‌الشعرای بهار و... بودند. شاه پس از دیدار با جمعی از مردم که برای استقبال به پل کرگانه آمده بودند، وارد ساختمان شهرداری تازه روح‌الله خان والی‌زاده بود. روح‌الله خان والی‌زاده جلو رفت و لایحه را که قبلاً تهیه کرده بود بی‌لگت خواند. مدیر روزنامه‌ی ناهید که ملتمز رباب شاه بود از سخن‌رانی روح‌الله خان خوشش آمده بود، او را کناری کشید و گفت: «تحصیلات شما کجا بوده؟!» روح‌الله خان من باب شوخی پاسخ دادند: «قربان! ریمله.»

نقل از کتاب سفرهای رضاشاه به لرستان، تالیف محمدرضا والی‌زاده‌ی معجزی.

۱- آبدی ریمله، در بخش مرکزی شهرستان خرم‌آباد و جز دهستان رباط است.

خبر

نخستین جشنواره‌ی «نماز مهر» در ازنا به پایان رسید

نخستین جشنواره‌ی فیلم کوتاه موبایلی «نماز مهر» با معرفی برگزیدگان در ازنا به کار خود پایان داد.

به گزارش روابط عمومی اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی ازنا، این پایانی جشنواره‌ی فیلم موبایلی «نماز مهر»، ویژه‌ی سن‌های ۳ تا ۹ سالش فرهنگی، با حضور، امام جمعه پنجشنبه‌ی (سیام فروردین) در ازنا، مستول ستاد اقامه نماز اداره‌کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان و تعدادی از مسئولان شهرستان برگزار شد.

امام جمعه ازنا گفت: «نتیجه‌ی عملی چنین برنامه‌هایی به مراتب از بسیاری همایش‌های رسمی بالاتر و بیش‌تر است و تکرار آن موجب گسترش فرهنگ والای نماز در بین نسل جدید خواهد بود و چا دارد که خانواده‌ها در این حرکت منوی سهیم شوند.»

حجت‌الاسلام سیه‌پوند افزود: «وظیفه‌ی دستگاه‌های فرهنگی است که از همایش‌گرایی دست برداشته و به سمت برنامه‌های زیرساختی و تأثیرگذار در جامعه حرکت کنند.» وی بیان کرد: «هرچه در حوزه‌ی کودکان و نوجوانان برنامه‌های مذهبی و معنوی برگزار شود، کم است و باید در این خصوص هدف‌گذاری لازم صورت پذیرد.» رییس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ازنا نیز در این جشنواره گفت: «پس از ارسال فراخوان، این برنامه با استقبال گسترده روبرو و تعداد ۱۹۳ فیلم موبایلی از شهرستان‌های ازنا، دورود و الیگودرز به دبیرخانه رسید که از این تعداد ۲۳ اثر پذیرفته شدند.»

محتشم افزود: «دریافت این تعداد آثار ارشالی، بیانگر این است که مردم منطقه تا چه اندازه به معنویت گرایش دارند و همین امر می‌تلبه که نگاه ویژه‌ای به شهرستان ازنا اختصاص یابد.» وی تصریح کرد: «این برنامه که شامل فیلم نماز خواندن کودکان است، در حقیقت بذر معنویت است که در زمین پاک و مستعد روح و جان این نونهالان و نوجوانان کاشته می‌شود و بی‌تردید در آینده ثمرات فرهنگی اجتماعی فراوانی خواهد داشت و باعث گسترش فرهنگ و عفاف و حجاب در جامعه و مانع از پدیده‌ی هنجارشکنانه‌ی بی‌حجابی خواهد شد.» غلامعلی فلاح، مسئول ستاد اقامه نماز اداره‌کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان نیز، این جشنواره را از بهترین برنامه‌های حوزه نماز در استان دانست و گفت: «نگاه اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان این است که سطح حمایت مادی از این برنامه‌ها افزایش یابد.»

فرهنگی - اجتماعی

جامعه و خانواده

خوش بختی،

کار و پول



خودکشی کنند. گاهی رسیدن به تمام آرزوها پیامدی جز مرگ ندارد؛ همان‌طور که لانتوسه می‌گوید: اگر می‌خواهید چیزی نابود شود بگذارید به آخرین درجه خود برس. پس خوش‌بختی امری عمدتاً ذهنی است و بسته به نظام باورهای فرد دارد؛ منتهی به شرطی که نظام باورهای فرد سالم باشد؛ مثلاً یک فرد مجنون ممکن است به درجه‌ای از خودآگاهی و درک نرسیده باشد که بتواند ناگه‌ای خود را ببیند و در اوج دیوانگی احساس شادی و رضایت کند.

به‌خاطر دارم که به‌عنوان یک پزشک، بیماری‌های داشتم‌ام که به‌علت فقر مالی شدید به شام شب محتاج بوده‌اند اما وقتی در احوالات‌شان بیش‌تر دقت کردم دیدم که بسیاری از دغدغه‌هایی که من دارم، آن‌ها ندارند؛ اعتقادات مذهبی‌شان بیش‌تر است و به همین دلیل بعضاً راحت‌تر با ناگه‌ای‌ها مواجه می‌شوند؛ اغلب زندگی قبیله‌ای و خانوادگی درهم پیچیده‌تری دارند و احساس تنهایی کمتری می‌کنند و از همه مهم‌تر مفروضات ذهنی‌شان با ما متفاوت است.

مثلاً ممکن است نبود میوه یا گوشت را در سبد غذایی بهتر تحمل کنند اما فردی که در ناز و نعمت بزرگ شده و تا آنکه برند قهوه یا چای صبحانه‌اش عوض شود در مضیقه قرار خواهد گرفت. همین فرد ممکن است برایش مهم نباشد که فرزندش را در کدام مدرسه ثبت نام کند و حتا ممکن است از ترک تحصیل فرزندش ناراحت نشود چراکه معتقد است فرزند در نهایت کار پدر را ادامه دهد و خدا روزی‌روزان است اما یک کارمند طبقه متوسط ممکن است دو شیفت کار کند و خود را تحت فشار قرار دهد تا فرزندش را در یک مدرسه غیردولتی خوب ثبت نام کند یا بتواند فرزندش را به کلاس‌های خصوصی خوب بفرستد تا آینده‌اش تضمین شود؛ حتا ممکن است وام بگیرد یا خانه و یا ماشین خود را بفروشد تا فرزند خود را به دانشگاهی در خارج بفرستد. گاهی عمری در مسیری می‌دویم که به اشتباه تصور می‌کنیم مسیر خوش‌بختی است!

پس همه چیز در مورد خوش‌بختی نسبی است؛ ممکن است احساسی که یک نئاندرتال یا انسان اولیه از شکار یک گوزن داشته بیش از احساس خوش‌بختی فردی باشد که تعطیلات را در جزیره شخصی خود در دریای کارائیب می‌گذراند. کار و شغل جزئی مهم از هویت انسانی ماست. اگر کسی خیلی زیاد کار کند فرسوده و نابود خواهد شد و نیز اگر کار با اجر و مزد مادی و معنوی کافی نکند و مثلاً در مرتبه شغلی پایینی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ۱۳ آیین‌نامه‌ی تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
رای صادره هیئت حل اختلاف قانون مستقر در اداری ثبت اسناد و املاک شهرستان بروجرد به شرح ذیل: پلاک شماره ۱۰۷۰۰ فرعی از ۱ اصلی بخش ۳ بروجرد به رای شماره ۱۴۰۲-۳۵۰-۱۳۳۸۰ مورخه ۱۴/۰۲/۲۰۲۰ به نام آقای ابراهیم کاوند فرزند غلامعلی نسبت به شش‌دانگ یک باب ساختمان مسکونی به مساحت ۱۰۱۰۸ متر مربع خروجی از مالک رسمی (ثقی میزایی) رسیدگی و انشاء رای گردید لذا مراتب در اجرای ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آراء صادره هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مسقر در واحد ثبتی کوهدشت تصرفات مالکانه و بلاعارض متقاضیان. لذا مشخصات متقاضیان و املاک مورد تقاضا به شرح زیر به منظور اطلاع عموم در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضیان اعتراضی داشته باشند، می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت اسناد و املاک محل تسلیم و اعتراض دادخواست خود را به مرجع قضایی تقدیم نمایند.

۸۷۱ برابر تقاضای آقای/خانم (رحیم فرهای نسب) فرزند (علی) نسبت به (شش‌دانگ یک باب/قطعه (عمارت) به مساحت (۱۶۵۰۱) مترمربع مجزی شده از پلاک شماره (۰) فرعی از (۶۳) اصلی واقع در بخش (۷) حوزه ثبت ملک کوهدشت لرستان خروجی از



دکتر امیر شاکرمی

باشد به‌طوری‌که تحت فشار کارفرما و نیروهای بالادستی باشد، حتا در صورت دریافت حقوق مکفی احساس خوش‌بختی نخواهد کرد. از طرفی بدون کار کردن حتا در صورت فراهم بودن تمام امکانات مادی، نابودی فرد حتمی‌است و احساس خوش‌بختی نخواهد کرد و اساساً چنین فردی وجود ندارد.

ممکن است تصور کنید حکام و سلاطین افرادی هستند که کار نمی‌کنند و همه چیز دارند، در حالی که این‌گونه نیست؛ یک حاکم یا رییس همواره‌ی دغدغه‌ی از دست دادن جایگاهش را دارد و در حال انجام اقداماتی جهت حفظ و ارتقای موقعیتش است، بنابراین بی‌کار نیست؛ یا باید در حال توطئه‌چینی برای دیگران باشند و یا به فکر سر و سامان دادن به امور مملکت و رعایا.

در طول تاریخ انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند:

یک دسته که اغلب افراد را تشکیل می‌داده‌اند و کار می‌کرده‌اند و مزد کمی می‌گرفته‌اند و یک دسته دیگر که کار نمی‌کرده‌اند اما با زور یا با اتکا به قصه‌های اساطیری مردم را مجبور به اطاعت و حفظ وضع موجود می‌کرده‌اند. قصه گوها همیشه برنده بوده‌اند و کمتر از همه کار می‌کرده‌اند. در دنیای امروز قصه‌گوی ما صنعت مد و سلبریتی‌ها هستند که قصه انسان استاندارد را برایمان ترسیم می‌کنند. حتا قصه‌ی زندگی ایده‌آل را برایمان ترسیم کرده‌اند.

کافی است صاحب یک‌سری چیزها باشی که قصه گوها می‌گویند و در فضای میزاجی یا حقیقی تظاهر به داشتن آن‌ها کنی. مثلاً چند عکس در کنار برج ایفل یا دیوار چین و یا ساختمان اوپرای سیدنی داشته باشیم و تظاهر به خوش‌بختی کنیم؛ در حالی که ممکن است از درون خسته و ناراضی باشیم. بسیاری از ما فتاوی با بردگان قدیم نداریم، مجبوریم کار کنیم، اگر کار نکنیم ممکن است از گرسنگی بمیریم و اختیار چندانی از خود نداریم، تنها تفاوت ما با بردگان قدیم این‌است که آن‌ها برای فرعون و یا خدای آب و باد کار می‌کردند اما ما در خدمت صنعت مد و چشم و هم چشمی‌ها هستیم، به‌نوعی خدای ما پنت هاوس شمال شهر و ماشین شاسی بلند و قرار گرفتن یک ذره بالاتر از افرادی که می‌شناسیم شده است.

رسانه‌ها و صنعت مد مانند خدایی در حال شکل دادن مفهومی به‌نام «انسان استاندارد» هستند. دماغ‌ها همه هم شکل، لب‌ها ژل زده و هم شکل و هدف همه رسیدن به فالان ساینز و فالان وزن و شیشه شدن به فالان سلبریتی است.

برده بودن یعنی آزاد نبودن، چه فرق دارد برده‌ی کاهنان معبد آمون باشی یا برده‌ی مد و سلبریتی‌ها؟ هرگز احساس خوش‌بختی نخواهیم کرد مگر برده‌ی موفقی باشیم و تبدیل به آن‌چه بشویم که جامعه می‌خواهد که معمولاً امکان‌پذیر نیست و یا بهتر از آن، خود را از یوغ بردگی رها کنیم و برای خود و در لحظه حال زندگی کنیم.

فوق تخصص قلب و عروق

در غریبان صورت متقاضی با ارائه گواهی عدم تقدیم دادخواست و پس از انقضای مدت مذکور و یا عدم وصول اعتراض سند مالکیت مورد تقاضا بر اساس مللول رای وفق مقررات صادر خواهد شد در هر حال صدور سند مالکیت مانع مراجعه متضرر به مراجع قضایی نخواهد بود.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۲/۰۱/۱۸
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰
شناسه‌ی آگهی: ۱۶۸۷۶۷

محمد اجرلو، سرپرست اداره ثبت اسناد و املاک بروجرد

ساختمان‌های فاقد سند رسمی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز جهت اطلاع مالکین و سایر صاحبان حقوقی در روزنامه کثیرالتنشر و محلی آگهی انتشار و علاوه بر آن در روزنامه‌های اصناف تاچنانچه اشخاص نسبت به مورد تقاضا اعتراض دارند از تاریخ نشر اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق به مدت دو ماه اعتراض خود را کتبا به اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان بروجرد تسلیم دارند و برابر مقررات معترض مکلف است ظرف مدت یک‌ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به مراجع قضایی ذیصلاح اقام و گواهی تقدیم دادخواست تحویل ثبت اسناد نماید و انامه عملیات ثبتی معکول به ارائه حکم نهایی می‌باشد

مالکیت اولیه آقای/خانم (ساسان آرتیندخت) برابر تقاضای آقای/خانم (تهمینه میزایی فتح ابادی) فرزند (شیخ حسین) نسبت به (شش دانگ یک باب/قطعه (عمارت) به مساحت (۱۴۹۹۶) مترمربع مجزی شده از پلاک شماره (۰) فرعی از (۱) اصلی واقع در بخش (۷) حوزه ثبت ملک کوهدشت لرستان خروجی از مالکیت اولیه آقای/خانم (احمدو حسین شهبازی امرایی) برابر تقاضای آقای/خانم (امیرحسین شهبازی امرائی) فرزند (فرهاد) نسبت به (۰،۳۶۲۶) دانگ مشاع از دو دانگ از شش دانگ یک باب/قطعه مزروعی به مساحت (۱۹۰۰۹۶،۶۴) مترمربع مجزی شده از پلاک شماره (۰) فرعی از (۵۶) اصلی واقع در بخش (۷) حوزه ثبت ملک کوهدشت لرستان خروجی از مالکیت اولیه آقای/خانم (احمدو حسین شهبازی امرایی)

۸۷۷ برابر تقاضای آقای/خانم (محمد امین ایدینه وند) فرزند (السبدگ) نسبت به (شش دانگ یک باب/ قطعه باغ) به مساحت (۱۱۴۰۶۹۶) مترمربع مجزی شده از پلاک شماره (۰) فرعی از (۹۳) اصلی واقع در بخش (۷) حوزه ثبت ملک کوهدشت لرستان خروجی از مالکیت اولیه آقای/خانم (الفت ایدینه وند) ۸۷۸ برابر تقاضای آقای/خانم (اکرم گراوند) فرزند (طهماس) نسبت به (شش دانگ یک باب/قطعه مزروعی) به مساحت (۲۰۷۴،۵۸) مترمربع مجزی شده از پلاک شماره (۰) فرعی از (۵۳) اصلی واقع

رساله‌ی نشریات

آیین زندگی (۲۰۷)

غربت و قربت

غریبه‌های غریب‌گریز

حال همگان را رعایت کن، به‌ویژه آنان که «قربت» گریزند و در کنار تو احساس «غربت» بیش‌تری دارند.

قربت غریبه‌ها

قربت با غریبه‌ها، فصلی از منشور انسانیت توست و برای قربت غریبه‌ها از گذاردن هیچ مایه‌ای و مصرف هیچ سرمایه‌ای، فرو مگذار.

فرفزندان و بستگان

کاهنده‌ی عمر و روزی

فرزندان در سید عمر و روزی والدین نیستند، نه از عمر آن‌ها می‌کاهند و نه چیزی از سهم اترتق‌شان کم می‌کنند. آنان اگرچه از پدر و مادر زاده و به آن‌ها دل‌بسته و وابسته‌اند اما بندگان خاص و مستقلی هستند که مانند اولیا خود در نزد خدای‌شان روزی دارند.

ادامه دارد...

خبر فرهنگی

مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و آموزش‌های هنری وزارت ارشاد مطرح کرد:

توسعه‌ی کمی و کیفی آموزشگاه‌های هنری



مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و آموزش‌های هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: «توسعه‌ی کمی و کیفی آموزشگاه‌های آزاد هنری و هنرستان‌های هنرهای زیبا در دستور کار این اداره‌کل قرار دارد.»

محمدحسین اسماعیلی روز جمعه (سی‌ویکم فروردین) در بازدید از آموزشگاه هنری هزاردستان لرستان، اظهار داشت: «در راستای سیاست‌های عدالت‌محور طرح آموزش هنر، برای ۲۲ هزار نفر در مناطق محروم آموزش‌های مختلف برگزار شد.» وی گفت: «مجموعه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دوره جدید نگاه ویژه‌ای به آموزش هنر دارد.»

مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و آموزش‌های هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با اشاره به این‌که برنامه تحولی در حوزه‌ی آموزش‌های هنری طراحی و تدوین شده است، بیان کرد: «در حوزه آموزش‌های عمومی طرح آموزش هنر برای همه به‌منظور افزایش سوادآموزش هنری در کشور اجرا شد و تا امروز ۲۲ هزار نفر در این طرح به‌صورت رایگان در مناطق محروم و کپر‌خوردار آموزش‌دیده‌اند.»

اسماعیلی با بیان این‌که توسعه‌ی کمی و کیفی آموزشگاه‌های آزاد هنری و هنرستان‌های هنرهای زیبا در دستور کار این اداره کل قرار دارد، توضیح داد: «برای نخستین‌بار در دنیا المپیاد ملی آموزش هنر در کشور به‌صورت تیمی برگزار خواهد شد.» وی با اشاره به برگزاری جایزه‌ی «سرو ایرانی» در شش‌ماهه دوم سال جاری برای آموزشگاه‌های آزاد هنری، گفت: «این رویداد ویژه مدیران آموزشگاه‌ها است، هم‌چنین طرح ملی «تابا» برای تجلیل از الگوهای برتر آموزشگاه‌ها اجرا خواهد شدن

مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی و آموزش‌های هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به رونمایی از سامانه‌ی نظارت جامع بر آموزشگاه‌های هنری اشاره کرد و افزود: «چون مراحل تدوین استانداردهای محتوای آموزشی آموزشگاه‌های آزاد در حال تکمیل است به‌زودی آموزشگاه‌های هنری آزاد نیز می‌توانند طی یک فرایند مشخص مدارک هنری معتبر بین‌المللی صادر کنند.»

ادامه از صفحه ۲

ماجراهای من و سیاست

در مجلس ششم هنوز نام امام خمینی برای نامزدهای خط امامی بار مثبت داشت و البته نام دیگر شخصیت‌ها را در کارنامه‌ی خود برجسته نمی‌کردند و کم‌کم ارتباط داشتن با روحانیون، دارای بار منفی شد و در آینده خواهد گفت که کمیته‌های بجران ایکس در مرحله‌ی دوم انتخابات مجلس ششم در خرم‌آباد، کریم ملک‌آسا را با همین حربه ضربه فنی کرد!

ادامه دارد...



پومی سرو

-----*حسین نظریان (غرب دلفانی)

دل وه هول و بی‌قرارم، بی‌قراری تا چنی؟
بی‌چنگ و چویل و شکت، ویر از بناری تا چنی؟

چووی کموتر، گیونه ستر، آر مولق طاقِ فلک
دل هراسان از قوش و بازِ شکاری تا چنی؟

آر گلوم گیژِ دنیا بی‌پلامار و شکت
شیت و ویت از دس قلاو و مرکه داری تا چنی؟

هر مدام از زورِ دردِ بی‌کسی، جور آن دنی
پیری و کوری و زاری و نداری تا چنی؟

عربده کیش و خراو و در وه در آن نام ولات
کوسِ بندامی کنی و تیزه جاری تا چنی؟

هَلْگه هلگ آر دشتِ دنیا، بی‌سراتجام و فقیر
شوونی و نامه لَمی، مِز نا دباری تا چنی؟

قیژ و قال اِسر هتی، هر چووی مل اَکَل کنی
بال و پر اوشکیا، رِفَتِ وهاری تا چنی؟

دل پر از آساره جُریا، خوشه بپروین آر دو چم
آر زمین زرد نازک، نخره کاری تا چنی؟

روز و شو، بی‌نوشداری، آر لَش سهرالو دل
هر وه تیخِ دوس و دشمن، ژَم کاری تا چنی؟

پیشخوان سیمه

طبیعی ترین شکل ممکن

مجموعه شعر «طبیعی‌ترین شکل ممکن، سروده‌ی صبا محمودوند در ۳۴ صفحه منتشر شد. نشر چوک، نوبت نخست این کتاب را سال ۱۴۰۲ با شمارگان ۳۰۰ نسخه و قیمت ۵۰ هزار تومان روانه‌ی بازار نشر و کتاب کرده‌است. «طبیعی‌ترین شکل ممکن» شامل ۲۱ قطعه شعر سپید است. سه شعر از این مجموعه را با هم می‌خوانیم:

(۱)

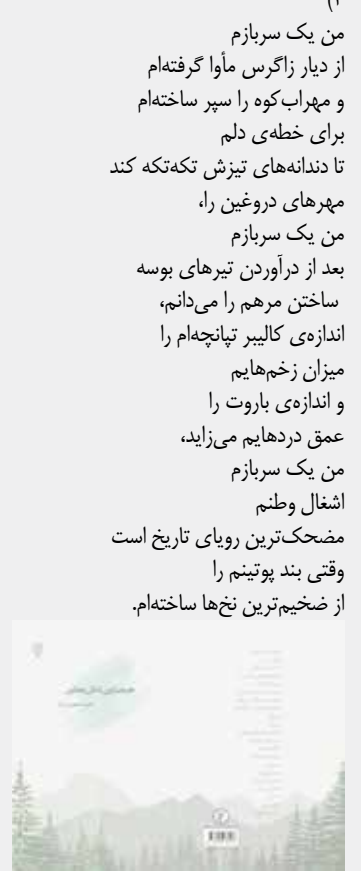
دونقطه‌ی دلم را
بر اولین سطرِ زمان گذاشتم
تا پاک کند چشمِ آلوده‌ی اندیشه را،
گوشواره‌ی حقیقت را بیابوزد
بر ویرگول احساس
و عشق را تا انتهای صفحه
در واژه‌ها تزریق کند.

(۲)

به هوای باد نیا
تا از میان موهایم بگذری
من باذگری یزد را در تنگنای قلبم ساختم،
به هوای باران نیا
تا بر گونه‌ام بیاری
من شیروانی ماسوله را بر پهناش گسترده‌ام
و به هوای آتش نیا
تا قلبم را گرم کنی
من گرمای اهواز را در دلم ریختم،
قیام کن به پای دلم
قشون می‌کشم
تا انتهای نگاهت
و پخش می‌شوم مانند صدا
در کوهستانِ قلبت،
میله سباح
دلم را در آلموت گذاشتم.

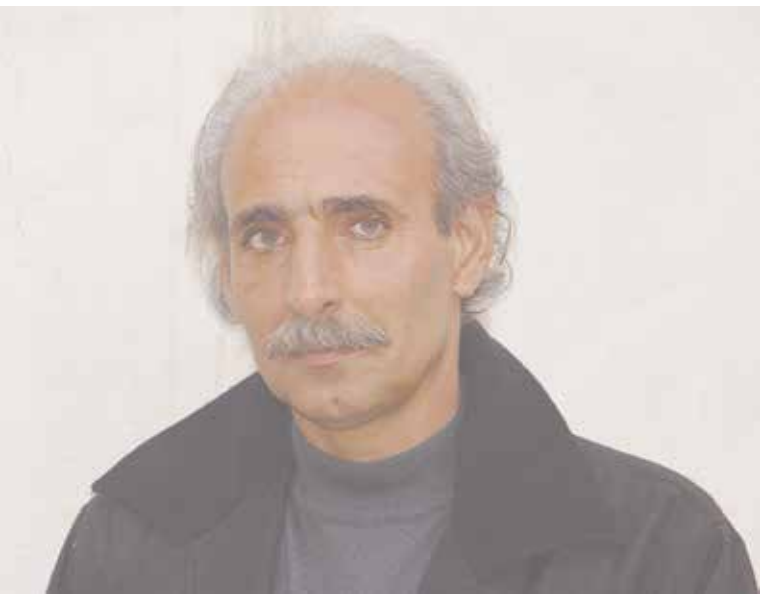
(۳)

من یک سربازم
از دیار زاگرس ماوا گرفته‌ام
و مهربان‌کوه را سپر ساختم
برای خطه‌ی دلم
تا دندانهای تیزش تکه‌تکه کند
مه‌های دروغین را،
من یک سربازم
بعد از درآوردن تیرهای بوسه
ساختن مرهم را می‌دانم،
اندازه‌ی کالیبر تانچام را
میزان زخم‌هایم
و اندازه‌ی باروت را
من یک دردهایم می‌زاید،
عق‌نویسم
اشغال و ظلم
مضحک‌ترین روای تاریخ است
وقتی بند پوتینم را
ساختن مرهم را می‌دانم،
از ضمیمه‌ترین نخ‌ها ساختم.



نغمه‌های بشکوه و حنجره‌ی ارغوانی زاگرس

ایرج رحمان پور، ترانه‌سرا، خواننده، آهنگ‌ساز و موسیقی‌پژوه



استاد ایرج رحمان پور

پدربزرگ سیمه

روستاها بدون امکانات درمانی بودند. دکتری هم اگر در شهرستان‌های کوچک و بخش‌ها و دهستان‌های بزرگ بود، پزشکان وارداتی هند و پاکستان و فیلیپین و بنگلادش بودند که دوره‌ی آموزشی یا اصطلاحاً «انتر» اشان را برای تجربه‌اندوزی در ایران می‌گذراندند. کودکان بیمار، در فقدانِ دکتر و درمانگاه و در میانه‌ی راه‌های پرپیچ و نفس‌گیر سنگ‌ها و صخره‌ها تا رسیدن به شهر بر اثر تب از پا می‌افتادند و مرگِ زودرس و بی‌امانی آنان را راهی «گوربچه‌ها» می‌کرد.

شهر در «بوطایر» به کجای جهان رفتند و در کجای روزی داغ، آتش در خاک کدام جغرافیا فروختند، ترانه‌خوان و ترانه‌سرا هم شده بود و رفته رفته شعر در درون او چنگ می‌انداخت. بزرگ و بزرگ‌تر که شد، دیگر برایش خواندن اسکندرنامه و قصه‌ی امپراتوران و حسین کرد شیبستری چنگی به دلش نمی‌زد و او را کیفور نمی‌کرد.

هم‌کلاسی‌های آن ایام مدرسه‌اش دو دسته بودند: بالادستی‌ها؛ شعر «کارو» را حفظ می‌راهی «گوربچه‌ها» می‌کرد. خرم‌آباد آن سال‌ها، پذیرای خیل مهاجران تهی‌دست روستایی بود که زمین‌های بی‌خیز و برکت‌شان را وا می‌گذاشتند و یکی یکی چوب حراج بر گله‌ها و رمله‌هایشان می‌زدند و راهی شهر می‌شدند. مهاجرانی که اینک در پایین‌دست و بالادست شهر با زنان و کودکانشان به دست‌چینی انواع صیفی‌جات از مزارع و چیدن انار و سیب و گردو از باغات حاشیه‌ی خرم‌آباد، تن و جان خسته‌اشان را به خانه می‌کشاندند. مادران و دخترکانی که پوست انار و گردو دست‌هایشان را هم‌چون دل اربابان ستمگر سیاه کرده بود، رهاورد و دست‌آورد دنیای جدید برای مردمان تهی‌دست حاشیه‌ی شهر، کارخانه‌ی آردی آن سوی گِلال بود و هنوز کارخانجات دیگر صنایع مدرن وارد شهر و زندگی مردم نشده بود.

خرم‌آبادی‌های آن سال و اهالی حومه و حاشیه‌ی آن با همان کارهای دستی روزگاران قدیم روزگار می‌گذراندند؛ زنان روستاهای اطراف نیز با پاتیل‌های ماست بر سر، روانه‌ی شهر می‌شدند و زندگی، روی تلخ فقر و شوربختی مردمان را به نمایش می‌گذاشت. کودکانی‌های حنجره‌ی ارغوانی لرستان، در محله‌ی ماهی‌گیران و با بیم و هراس هرساله‌ی جنگی که هر محرم بین دو محله‌ی پشت بازار و زیربازار بر سر گرفتن غلَم و جایگاه هیئت‌های عزاداری و دیگر رقابت‌های جوانان محلات در حال وقوع بود، گذشت.

کودکی ایرج، از همان روزهای نخست، در همسایگی با کودکان نوازندگان سپهری شد و هم‌گام با هم‌تباران لرزبان‌ش، صدایش هر روز گل کرد و شکفت. در عرض و طول بزرگ شدن، چه در «پاپیل»، چه در «زیرنی سه آسیابه»، و چه در «کوی‌بشت» و چه در «کوی‌بشت» شهر و چه سپاه دانش‌های روستاهای اطراف، حتا هم‌کلاسی‌های هم‌سن و سالش، مدام او را چه در کلاس و چه در ماه‌های رمضان و محرم توسط دسته‌های محلی و مسجد مسجِدِ توسلی تا هنگامی که پای به دیبرستان گذاشت، هر کس که صدایش را شنید تحسینش کرد و او را به خواندن تشویق کرد و گفت: بخوان!

پدربزرگش، بی‌هیچ خویشی و قِربانی، مستأجر و همسایه‌ی چند خانواده کرد که از سر اتفاق اهل نوازندگی و موسیقی بودند؛ برادران بنیادی، فوجعلی کمانچه‌نواز و کریمی بزرگ، نوازنده‌ی ضرب، پدر محمدرضا کریمی که ضرب را چون مِرده ریگی از پدر به ارث برده بود. اینان که گویی جمع خانواده‌ی موسیقی آن‌روز خرم‌آباد را تشکیل می‌دادند، صاحب‌خانه‌ی کودکانی‌های ایرج و مادربزرگش بودند و تقدیر چنان رقم خورده بود که ایرج نوباوه در دامن این گروه نوازنده قد بکشد و ببالد و رشد کند و روزی درخت تاوری شود و برگ و بر دهد و مایه‌ی مباحث موسیقی شکوهمند قوم لر شود.

از این روز، کودکانی‌های ایرج، در میان کودکان صاحب‌خانه‌های نوازنده و اهل موسیقی گذشت. آن سال‌ها مصادف بود با فقر و بی‌کاری روستاییان و مهاجرت بی‌رویه‌ی آنان به شهر، مردمانی که هنوز از زیر اثرات تلخ و جان‌گاہ سال‌های وِباسال رها نشده بودند که تن به هجوم ناگزیر بی‌کاری و بیماری‌های بی‌شمار می‌دادند؛ سرخک و ابله و تب مالت و سل و... که کودکان را یکی یکی به‌سان برگ‌های پاییزی بر زمین می‌ریخت.



محمد کاظم علی پور

بازی‌های کودکی و رقص و آواز روستاییان که نماد و نمایشی از اعصار اساطیری بودند، بزرگ می‌شد و می‌بایلد، با ترانه‌های شکوهمندی که به‌سان گوه‌ری گران‌بها سرشار از شرف و حکمت و هوشمندی جوان‌مردان و درایت مردان ایل بود، با رقص‌های سرچوپیانه‌ای که با صولت و صلابت تا آن سوی کرانه‌های دوردست تاریخ پرتاب می‌شد؛ دوردستی پر از خیال‌های وهم‌انگیز و خلسه‌های خواب‌آور عمیقی که آدمی را تا ژرفای هستی می‌برد.

سرنویشت، این کودک نیم‌شهری- نیم‌روستایی را در آن‌سوی دیگر زندگی به دنیای آواز و ترانه و موسیقی پرتاب می‌کرد؛ خنیاگران و آوازخوانان با دسته‌های دهل و سُرنا از سپیده‌دمان تا ساعتی که تیرگی شب را بر می‌کرد و در هیئت مردان و زنانی سیاه پوش و با ریتم و نظمی که در هیچ یادگان و سربازخانه‌ای مشق نمی‌کردند، آوازهای شگفت و شگرفی که آدمی را تا نهایت حیرت می‌برد، آوازهایی که نشان از آن داشت که این سرزمین خاستگاه پیامبری بوده است، که آوازهای سبز را بر تن همه‌ی درخت‌های زمین و در سینه‌ی گذشتگان به یادگار نهاده است؛ چنان آتشی که بر گوری تازه مرده بر افروخته باشند؛ سیاه پوشی بالابند و فرشته‌ای با فانوسی از روشنا ایستاده بر گوری، و مگر می‌شود این حیرانی بر جان ایرج کودک و لحظات پرتپش زندگی‌اش سایه نیفتند، تأثیری که سال‌ها بعد آرام آرام به جان و جهانش پیچید و حنجره‌ی ارغوانی‌اش را از ناستوت مویه‌های مادران و هوره‌های پدران به ملکوت سُرنا گره زد تا طنین حنجره‌اش در افلاک پیچد.

شب‌های روستا پُر می‌شد از «پاچا» و «مئل» و «ترانه» و «شعر»، و ایرج بی‌خواب و بی‌قرار از شنیدن قصه‌ها با تخیلی سرشار از سرودن و بی‌تاب آوازی شبانه که اینک دیوارهای کاه‌گلی را به وجد می‌آورد، در میان حیرت ترانه‌ها و قصه‌ها، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد، تا در ناگهانی آن لحظاتِ شگفت، راز شباهت میان شعرهای «هوره» و ترانه‌های تک‌اندنده‌ی «لورکا» را کشف کند. آن قدر نکات مشترک میان ترانه‌ها، مویه‌ها، هوره‌ها، مثل ها و افسانه‌های زاد- بومش با آثار مارکز، بورخس و دیگران را دریافت و کشف کرده بود، که گویی آن‌ها در این جغرافیا برای یک روز هم شده با مردمان این سرزمین زندگی کرده‌اند.

سال‌ها بعد، وقتی هرچه پیش‌تر گوش دل و جانم را به مویه‌های غم‌انگیز مادران و هوره‌های اندوهوار پدران پیر و کهن‌سال می‌سپردم که طنین تلخ و ترازیک‌اشان را از حنجره‌ی زخمی ایرج می‌شنیدم و هرچه پیش‌تر در ژرفای ترانه‌ها و آوازهای بومی مردمان خود با آوازهای تلخ و غم‌انگیزی که بومیان سرخ‌پوست، هنگام کوچ قبيله و مرگ عزیزانشان می‌خواندند مذاقه می‌کردم، آن چنان حس مشترک و قرابت شگفت و حیرت‌آوری می‌دیدم که گویی تقدیر، غم و شادی یک روح واحد را از حنجره و گلوئی دو پیکر دور و جدآ از هم آواز می‌داد.

وقتی اسطوره پژوهان بزرگی چون؛ میرچادلایده و جوزف کمبل و جوانان متأخری مانند بیل مویز و دیگر شاعران و نویسندگانی که توانستند روح و روان و حافظه‌ی تاریخیِ سرخ‌پوستان را با دانش جدید به عرصه‌ی ادبیات خلاقی جهان بکشانند و آثار فاخر و شکوهمندی خلق کنند، بی‌شک نویسندگان و شاعران ما هم این استعداد و ظرفیت را دارند که با مطالعه و تلاش و تکاپوی بی‌وقفه و عاشقانه به زاد- بوم اشان، فرهنگ، هنر و ادبیات شکوهمندمان را با توجه به ویژگی‌ها و جنبه‌های ارزشمند و ظرفیت‌های پیدا و پنهانی که دارد به عرصه‌ی جهانی بکشانند؛ وقتی سرناتواز برجسته و مکتب نرفته و درس‌ناخوانده‌ای چون استاد شامیرزا مرادی، با آن ساز کوچک بادی‌اش، در جشنواره‌ی آوینیون فرانسه، نگاه اهالی موسیقی را به خود و موسیقی شکوهمند ديارش معطوف نمود و کاری کرد که جهان موسیقی، برایش کلاه از سر بردارد و تمام‌قد به احترامش برخیزد، بی‌شک نسل تحصیل‌کرده‌ی موسیقی لرستان و شاعران و داستان‌نویسان امروز این اقلیم می‌توانند در ارابه‌ی ادبیات و موسیقی لرستان به جهانبان نقش‌آفرین شوند.

ادامه دارد

شعر

-----*روح‌الله روبین

«او حرف می‌زند پس»

روی ابعاد خودش راه می‌رود
دستگیره نباید هندسه‌ی سکوت را خم کند
اگر نه کلافِ حرف در پیچِ نخستین اشاره
| کور خواهد شد

کلام به قاعده‌ی اعداد است
نشخوار در بلاهت بی‌حوصلگی
و ذهن در استعاره‌ی ژست‌های سنگین
| لرد می‌بندد

تا چاشنی ناتوانی کتابه فعال شود
پرسک‌ها در قاب لحظه می‌میزند
و حباب‌های سکوت

بی‌خطاب‌تر از سِرْدی دست‌ها و
دهان‌ها و
قلب‌هاست

-----* لیلیا باقری طولابی

لیلیا بی‌دریغ

در سکوت و درد
ویران شدن
کاری ندارد!

من شو
لیلیا شو
بی‌دریغ!

تا دل خستگی
تاول بردهاست
امان برده‌است
بین

دستِ پاهایم
می‌لرزد
و هنوز

سر از سجده‌ی نخستین برناشتام
با نفس ته‌هایی‌ها
در انهدام خود
سفر کرده‌ام

در بدرقه‌ام از
آب و آینه و قرآن خبری نیست
و دیگر هیچ پرنده‌ای
سراغ نگاه مرا

از آسمان پشْتِ پنجره
نمی‌گیرد
پیچ پیچ دلهره‌ها در
اندام سلول‌هایم

نعره می‌کشد
قلب اضطرابم
در چنگ ناله‌ها
مجاله می‌شود

گیج می‌شوم، سر می‌خورم
در احساس سرخ رفتن
و رسوب می‌کنم در ته
پیه‌الی مستی

در امتداد تائبه‌ها
تا اول خستگی امان بُرید
سرم از سجده‌ی نخستین برنخواست
و از خرابه‌های دلم
کسی گز نکرد

هم‌چون لیلیا بی‌دریغ
تا سکوتی دیگر
ژرد گس آخرین شراب ویرانی را
تو بنوش

ویران شدن
کاری ندارد

-----*خدایار حیدری

سوزن دوزی

بیزرنم با دستی لرزان
سوزن لیزان
نخ گریزان از نان
پیرم به کناره‌ی دریایی
با لب خشکیده
دریغ از یک نم بر نخ
که کام سوزن تر کنم
و پولکی بر کلنجه‌ای بدلوم
سرداری به دار آویزان
به انتظار نقش برجسته‌ای
که فریاد بر بکشد
نان را از سوراخ سوزنی خوردن
حلقومی می‌خواهد به اندازه ته سوزنی
و تو ..

چپ بی‌رحمانه می‌یلعی دریا را

پی‌نویس‌ها:

۱- کلنجه: نوعی لباس لری است که با دست پولک دوزی می‌شود

۲- سرداری: نوعی پوشش مردانه لری است

۳- نقش برجسته: نوعی دوخت برجسته است بر لباس

پایگاه خبری تحلیلی

«آوای سیمه»

avayeseymare.ir